

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منبع: سایت آینده را بساز
برگردان: آمادور نویدی
۲۶ فبروری ۲۰۲۳

چرا دیگر اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد؟

قسمت ۴: بی‌ثباتی امپریالیستی و فشار نظامی - (۱)



قدرت‌های فاشیستی و دمکراتیک غربی حتی برای لحظه‌ای از اندیشه شکست‌دادن اتحاد شوروی بی‌خیال نشدند. (۱)

فشار تمام‌عیار امریکا علیه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

ستراتژیست‌های امریکائی با مشاهده مشکلات اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی، و با مشاهده شکاف عمیق در کمپ سوسیالیستی، متوجه شدند که یک فرصت تاریخی بالقوه جهت نابودی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی وجود دارد. طبقه حاکم امریکا با دانش به این امر در اواخر دهه ۱۹۷۰، این مسیر را بی‌رحمانه پی‌گیری نمود: امریکا با عقب‌نشینی از تنش زدائی، گسترش تحریم‌ها، گسترش افزایش هزینه‌های مرتبط به تکنولوژی نظامی، اتحاد شوروی را بیش از پیش به جنگ در افغانستان کشاند.

همان‌گونه که یوری آندروپوف در سال ۱۹۸۲ تشخیص داد:

«جناح‌های جنگ‌طلب غرب هرچه بیش‌تر فعال شده بودند، نفرت طبقاتی آن‌ها از سوسیالیسم بر واقع‌گرائی و برخی اوقات بر عقل مشترک آن‌ها غالب شد... آن‌ها تلاش نمودند تا با برتری نظامی بر اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، و بر همه کشورهای جوامع سوسیالیستی پیروز شوند.» (۲)

در جنوری ۱۹۸۱، رونالد ریگان، که بسیار محافظه کار بود، به عنوان رئیس جمهور امریکا شروع به کار نمود، و «کارزار مطبوعاتی تمام‌عیاری» علیه اتحاد شوروی به راه انداخت: «یک ستراتژی نظامی سفت و سخت جهانی با هدف تشویق و ترویج رفرم‌های داخلی روسیه و «انحلال یا حداقل کاهش امپراتوری شوروی.» (۳)

سیاست مسابقه تسلیحاتی امریکا

مسابقه تسلیحاتی که امریکا در دوران ریگان به اتحاد شوروی تحمیل نمود، به مراد خود رسید. و منجر به این شد که اتحاد شوروی خود را تا سرحد مرگ مسلح نمود. عواقب بار مسؤولیت اقتصادی برای اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی منجر به جابه جایی‌ها و نابسامانی‌های جدی اجتماعی در این کشور شد و این بدان معنا بود که قدرت رهبری کمپ سوسیالیستی بسختی می‌توانست عدالت را در قبال مسؤولیت‌های سیاست داخلی و خارجی خود برقرار کند. (۴)

اتحاد شوروی به مدت طولانی به سیستم «توازن ستراتیژیک» توسعه سلاح‌های هسته‌ای پای‌بند بود و از هیچ کوششی جهت همگام شدن (اما پیشی‌نگرفتن)، با امریکا کوتاهی نمی‌کرد. تا این‌که شوروی قادر باشد علیه هر نوع حمله پیشگیرانه امریکا توان مقابله به مثل داشته، تا بتواند کم و بیش تضمین کند که چنین حمله‌ای صورت نگیرد (منطق برحرم، اما قانع‌کننده «تخریب متقابل تضمین شده» این چنین است).

هسته اصلی فشار تمام‌عیار ریگان این بود که با ستراتیژی افزایش بسیار زیاد مخارج نظامی، اتحاد شوروی را مجبور به پیروی کرده و ورشکسته نماید. سام ماریسی نظاره کرد که «دولت ریگان دست به همه‌کاری زد و بیش از ۲ تریلیون دالر جهت درهم‌شکستن و به تله‌انداختن اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی هزینه کرد. توافقات قبلی درباره قراردادهای هسته‌ای، که به نظر می‌رسید این امر وضع را پایا ساخته است، به وسیله دولت ریگان تضعیف شد.» (۵)

همان‌گونه که در مقاله دوم این مجموعه مقالات به اختصار مورد بحث قرار گرفت (۶)، سرمایه‌داری در حوزه تولیدی که مستقیماً نفعی برای مردم ندارد، نسبت به سوسیالیسم ارجحیت دارد. در اقتصاد سرمایه‌داری، مسابقه تسلیحاتی نیازمند تسلیحات با تکنولوژی پیشرفته است، تا سرمایه‌داری را تحریک کند، و سود ایجاد کند، و این امر طبقه حاکم (سرمایه‌دار) را خوش‌حال می‌کند و در نتیجه دولت‌هایش را باثبات نگه می‌دارد. اما در یک اقتصاد سوسیالیستی - که به طور مشخص به جای ایجاد سود برای اقلیتی کوچک در جهت رفع نیازهای مردم متمرکز است - تمرکز بیشتر بر توسعه نظامی مستلزم سلب منابع از حوزه‌های دیگر تولید است - «جابه جایی منابع مادی و انسانی از شهروندان عادی به اقتصاد نظامی، جهت مقابله با مشکل فشار نظامی غربی است.» (۷) با توجه به کندی رشد اقتصادی، و باتوجه به مشکلات موجود با تولید مواد غذایی، تأمین و تدارک مسکن و تولید سبک، مسابقه تسلیحاتی منجر به مشکلات واقعی شد. همه این‌ها باعث شد که طبقه (کارگر) حاکم کمتر راضی شود و وضعیت سیاسی داخلی کم‌ثبات گردد.

گرچه تبلیغات غرب، همان‌گونه که انتظار می‌رود، اتحاد شوروی را به عنوان قدرتی متخاصم و متجاوز به تصویر کشید، اما در واقع، دولت شوروی ناامیدانه خواهان پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و آشتی پایدار بود. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی یک‌طرفه متعهد به سیاست عدم‌حمله اول شد و مجموعه‌ای از پیشنهادات خلع سلاح، از جمله کاهش دو سوم سلاح‌های میان‌برد هر دو طرف، شوروی و ناتو را ارائه داد.

بوریس پونوماریف دیدگاه شوروی را مختصر و مفید جمع‌بندی کرد:

«امریکا و سایر کشورهای عضو ناتو مسابقه تسلیحاتی را به طور کامل به شوروی تحمیل کرده اند. امریکا از زمان پیدایش بمب اتمی ابتکار عمل جهت توسعه و تکمیل سلاح‌های هسته‌ای و وسایل نقلیه، حمل و نقل آن‌ها را به دست گرفته است. اتحاد شوروی، هر زمان مجبور شد جهت تقویت دفاع از خود و حفاظت از کشورهای جامعه سوسیالیستی به این دشواری‌ها جواب دهد و نیروهای مسلح خود را با سلاح‌های کافی مجهز کرده و تسلیحات خود را به‌روز کند. اما اتحاد شوروی ثابت‌قدم‌ترین حامی تحدید مسابقه تسلیحاتی، پیش‌گام خلع سلاح (هسته‌ای) زیر نظر مؤثر بین‌المللی بوده و هست. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی از پایان جنگ جهانی دوم ده‌ها پیشنهاد را در این زمینه ارائه داده است... مسابقه تسلیحاتی که به وسیله امپریالیسم راه اندازی شده است، در حال حاضر، زرادخانه عظیمی از

سلاح‌هایی مرگبار با ظرفیت تخریبی بی‌سابقه تولید نموده است و منابع عظیمی را بلعیده است که در غیراین صورت می‌توانست به نفع انسان‌ها مورد استفاده قرار گیرد.» (۸)

این برخورد بشردوستانه را با گفته نماینده رهبری طبقه حاکم امریکا، رونالد ریگان مقایسه کنید که در مارچ ۱۹۸۳ جهت افزایش تولید سلاح‌های هسته‌ای امریکا و جهت خاتمه همیشگی تشنج‌زدائی استدلال نمود:

«در توصیف‌هایتان درباره پیشنهادات توقف هسته‌ای، من به شما اصرار می‌کنم که مواظب وسوسه غرورتان باشید. وسوسه دوستانه‌ای که خودتان را بالاتر از همه بدانید و هر دو طرف را به یک اندازه گناهکار بدانید، تا این‌که حقایق تاریخ و انگیزه‌های تهاجمی یک امپراتوری شیطانی را نادیده بگیرید و بسادگی مسابقه تسلیحاتی را یک سوءتفاهم بسیار بزرگ بخوانید و بنابراین خودتان را از مبارزه بین حق و ناحق و خوب و بد دور کنید... واقعیت اینست که ما باید صلح را از طریق نیروی توان خود پیدا کنیم.» (۹)

ریگان با فخر فروشی، عمق حماقت خود مبنی بر جاه‌طلبی ایدئولوژیکش را اضافه نمود: «ترجیح می‌دهم که همین حالا دخترک‌هایم بمیرند، اما بازهم معتقد بخدا باشم، تا این‌که در یک حکومت کمونیستی بزرگ شوند و روزی بمیرند که دیگر به خدا ایمان نداشته باشند.»

تشدید لفاظی با تشدید جنگ اقتصادی و مانور ژنوستراتژیک امریکا همراه بود. کیران و کنی اشاره می‌کنند که هدف امریکا «ندادن تکنولوژی پیشرفته به اتحاد شوروی و کاهش واردات نفت و گاز اروپا از شوروی بود. در سال ۱۹۸۳، صادرات تکنولوژی پیشرفته امریکایی به اتحاد شوروی فقط به ارزش ۳۰ میلیون دلار در مقایسه با ۲۱۹ میلیون دلار در سال ۱۹۷۵ بود. این جنگ اقتصادی با انکار دسترسی شوروی‌ها به تکنولوژی پیشرفته قطع نشد؛ امریکا همچنین، کالاهایی را که شوروی دریافت می‌نمود، تخریب می‌کرد.» (۱۰)

درضمن، امریکا با پی‌بردن به این امر که شوروی‌ها بشدت وابسته به صادرات نفت هستند تا ارز سخت‌دلری (تولید کنند، تا بدان‌وسیله هزینه واردات مورد نیاز خود از غرب (به ویژه غلات و محصولات با تکنولوژی پیشرفته) را پرداخت کنند، دولت‌های دست‌نشانده خود در حوزه خلیج فارس را سازماندهی نمود که نفت بیشتری تولید کنند تا در نتیجه، منجر به کاهش قیمت نفت در بازار جهانی گردد. به همه این کارشکنی‌ها، «تهاجم تبلیغاتی، اقدامات دیپلماتیک جهت کاهش دسترسی به تکنولوژی غرب، خرابکاری در اقتصاد شوروی با صدور تجهیزات ناقص، و کوشش جهت ورشکسته کردن شوروی‌ها از طریق شروع مسابقه تسلیحاتی (ساخت ابزار نظامی)» اضافه شد. (۱۱)

لحظه تعیین‌کننده مسابقه تسلیحاتی، اعلام ریگان در باره ابتکار دفاع ستراتژیک (Strategic Defense Initiative) - «جنگ ستارگان»، و سیستم راکتی ضدبالیستیک طراحی شده بود که جهت جلوگیری از احتمال حملات راکتی هسته‌ای علیه امریکا بود. اگرچه که آشکارا مورد بحث قرار نگرفته بود، اما هدف نظامی آن قطع سیستم تخریب متقابل تضمین شده و توازن ستراتژیک بود، که به امریکا اجازه می‌داد آزادانه در باج‌گیری هسته‌ای درگیر شود. هدف دیگرش این بود که اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را ترغیب کند تا یک سیستم رقیب توسعه دهد، و بدین‌طریق، به اقتصاد شوروی بیش‌تر ضربه بزند. در خاتمه، جنگ ستارگان - که حدود ۱۰۰ میلیارد دلار جهت آن هزینه شده بود، رها شد. امریکا موفق نشد نزدیک به مقیاسی بشود که برای ساخت یک سیستم دفاعی راکتی هسته‌ای برنامه‌ریزی کرده بود، اما منجر به دور دیگری شد که اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در تحقیق و توسعه (R&D) نظامی، بسیار زیاد سرمایه‌گذاری کند.

گرم شدن جنگ سرد

به نظر رهبران شوروی در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰، که با شکست امپریالیسم امریکا در ویتنام (۱۲)، اولین انقلاب سوسیالیستی در منطقه کارنیب(در گراند)(۱۳)، پیروزی جنبش‌های رهائی‌بخش ملی در موزامبیک، آنگولا، گینه بیسائو و زیمبابوه، انقلاب ساندنیستی در نیکاراگوئه، به موازات تجارب انقلابی در اتیوپی و افغانستان **هنوز هم** کشتار مردم بیگناه به وسیله جنایتکاران خلقی-پرچی را "تجارب انقلابی" نامیدن اگر از بی اطلاعی و بی دانشی نباشد، چیزی کمتر از خیانت به آرمان والای کمونیستی نیست. پورتال] همراه بود، موقعیت جهانی کاملاً مطلوب به نظر می‌رسید.

پونوماریف در سال ۱۹۸۳ نوشت که «اکنون روند انقلابی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه برقرار است. انقلاب دمکراتیک ملی در افغانستان تحت حزب دمکراتیک خلق (افغانستان)، [بخوانید کودتای خونبار ضد ملی و ضد دمکراتیک نوکران روس - پورتال] مردم آن کشور را مقتدر ساخته است که رژیم ارتجاعی ضدتوده نی سابق را سرنگون ساخته و در مسیر مترقی توسعه اقتصادی و اجتماعی گام بردارند. پیروزی انقلاب در اتیوپی، آزادی انقلابی مردم آنگولا، موزامبیک و سایر مستعمرات سابق پرتگال، خاتمه دادن به رژیم نژادپرست و کسب استقلال مردم زیمبابوه، به نیروهای مترقی افریقا انگیزه الهام‌بخشی داد. پیروزی انقلاب توده نی در نیکاراگوئه، موج فزاینده مبارزات رهائی‌بخش در امریکای مرکزی و منطقه کارنیب، نشان‌گر گسترش کمربند آزادی در نیمکره غربی است. مردم یمن جنوبی، جمهوری خلق کنگو و برخی از کشورهای دیگر پی‌گیر مسیر سوسیالیستی توسعه هستند.» (۱۴)

به هر حال، در این زمان، قدرت‌های غربی درگیر برنامه بسیار بزرگ «بازگردان اوضاع» بودند، و از قیام‌ها علیه دولت‌های مترقی در آنگولا، افغانستان، نیکاراگوئه، اتیوپی، موزامبیک، کامبوج و یمن جنوبی پشتیبانی می‌کردند. ویجی پراشاد می‌نویسد که سازمان سیا و پنتاگون «ایده "مهار" صرف کمونیسم را به نفع استفاده از نیروی نظامی جهت عقب‌راندن تلاش‌هایش رها کردند - حتی موقعی که این تلاش‌ها با حمایت گسترده مردمی روبرو شد.» (۱۵) همه کشورهای تحت حمله به کمک‌های فوری نظامی و مدنی احتیاج داشتند، و اتحاد شوروی چاره ای جز ارائه کمک نداشت. در سال ۱۹۸۳، امریکا از موقعیت هرج و مرج حاکم بر جنبش جواهر نو در گراندادا جهت سرنگونی انقلاب گراندادی‌ها و از طریق اشغال نظامی استفاده نمود. در همین اثنا، ویتنام و کوبا همچنان به کمک‌های سخاوتمندانه شوروی بسیار وابسته بودند. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بیش از حد گسترش یافته بود. کیران و کنی اشاره می‌کنند که «جامعه شوروی فارغ از تهدید تهاجم خارجی، هرگز از لاکچری(تجمل) توسعه داخلی لذت نبرد. هزینه دفاع سالانه از خود و کمک به متحدانش افزایش می‌یافت و منابع را از سرمایه‌گذاری‌های داخلی مفید اجتماعی خالی نمود. تا سال ۱۹۸۰، کمک‌های شوروی به متحدانش مبلغ ۴۴ میلیارد دلار در سال هزینه برمی‌داشت، و مخارج تسلیحاتی ۲۵ تا ۳۰ درصد اقتصاد شوروی را می‌بلعید.» (۱۶)

سیاست تحول صلح‌آمیز امریکا

امریکا، همراه با تشدید نظامی، ستراتیژی «تحول صلح‌آمیز» را پی‌گیری می‌کرد و به حمایتش از جنبش مخالفان در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و جنبش‌های متنوع «حامی دمکراسی» (حامی سرمایه‌داری) در اروپای شرقی و مرکزی افزود. رادیو اروپای آزاد و رادیو آزادی، دوره تشدید جنگ ایدئولوژیک را رهبری کردند: «هر دو شبکه، ملی‌گرانی(ناسیونالیسم) را تحریک نمودند، به خشم ناشی از فاجعه چرنوبیل دامن زدند، مخالفت با جنگ شوروی در افغانستان را تشویق کردند، پلاتفرمی برای حامیان بازار، طرفداری مانند پلتسین ارائه داد و علیه

رهبر حزب، ایگور لیگاجف، پس از مخالفت وی با گوربچف، اتهامات فساد بی‌اساسی را از طریق رادیوها پخش کردند» (۱۷).

آندروپوف در سخنرانی سال ۱۹۷۹ خود به گرایش غرب‌گرایانه و حمایت امپریالیستی از جنبش مخالفان اشاره نمود: «افرادی که خودشان را از جامعه شوروی جدا کرده‌اند و در فعالیت‌های ضدشوروی درگیرند، قانون را زیر پا می‌گذارند، به غرب اطلاعات دروغ ارائه می‌دهند تا شایعات دروغ پخش می‌کنند، و سعی می‌کنند که وقایع گوناگون ضداجتماعی را تحریک کنند. این مرتدان هیچ حمایتی در این کشور نداشته و نمی‌توانند داشته باشند. به همین دلیل است که دقیقاً آن‌ها جرأت نمی‌کنند علناً در یک کارخانه، یا در یک مزرعه اشتراکی، یا در یک اداره بیرون بیایند. اگر خواسته باشیم به صورت استعاری صحبت کنیم، آن‌ها باید از این‌جا فرار کنند. وجود این به اصطلاح «مخالفان» تنها بدین دلیل ممکن شده است که در واقع دشمنان سوسیالیسم، مطبوعات غربی، دیپلماسی، همچنین عوامل و عناصر اطلاعاتی و دیگر نوکران، لوازم ویژه را جهت کار و فعالیت خرابکارانه در این عرصه فراهم کرده‌اند. موضوع مخالفت نوکرسفستان غرب‌گرا، دیگر برای هیچ‌کسی راز نهفته‌ای نیست و همه می‌دانند که این «مخالفت» در نوع خود به حرفه‌ای برای مخالفان تبدیل گشته است، که سخاوتمندانه با ارزها و سوپ‌های (مواد غذایی) خارجی پاداش می‌گیرند، که در نهایت، با آن‌چه که آژانس‌های ویژه امپریالیستی به جاسوسان و عوامل خود پرداخت می‌کنند، تفاوت چندانی ندارند.» (۱۸)

کارشناس چین، دیوید شامباو، اشاره می‌کند که در (ارزیابی) حزب کمونیست چین در باره پسامرگ سوسیالیسم اروپائی، «تحولات صلح‌آمیز» نقش مهمی ایفاء می‌کند. «تحلیل‌گران چینی، و خود حزب کمونیست چین، درباره این موضوع سواس داشته‌اند و سال‌هاست که اعلام کرده‌اند و مدعی شده‌اند که این امر (یک) ستراتیژی امریکائی است - که اولین کاربرد از این اصطلاح به جان فوستر دالیس (John Foster Dulles) و به دهه ۱۹۵۰ برمی‌گردد. گفته می‌شود که ستراتیژی‌های تحول صلح‌آمیز از ابزارهای متفاوتی استفاده می‌کند که امروزه از آن‌ها به عنوان "قدرت نرم" نام می‌برند: که شامل پخش اراجیف رادیویی از طریق موج کوتاه، تشویق و ترویج حقوق بشر و دموکراسی، کمک‌های اقتصادی برای سازمان‌های غیردولتی و اتحادیه‌های مستقل، گسترش ایدئولوژی کاپیتالیسم و آزادی، پشتیبانی از فعالیت‌های زیرزمینی، نفوذ نشریات رسانه‌های غربی در کشورهای مخالف سرمایه‌داری یا به اصطلاح بسته، مبادلات دانشگاهی و فرهنگی و غیره است. گفته شده بود که تحول صلح‌آمیز "دوقلوی نرم" برای "مهار سخت" است» (۱۹)

به هر حال، شاید مهم‌ترین عنصر «فشار تمام‌عیار»، پشتیبانی امریکا از شورش مجاهدین در افغانستان بود، که منجر به مشکلات متعدد اقتصادی و سیاسی در اتحاد شوروی شد.

ادامه دارد